

درس سیصد و چهل و پنجم (صوت ۳۶۶):

دوران امر بین وجوب و حرمت از جهت عدم
دلیل بر تعیین یک از طرفین (۱)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در دوران امر بین محذورین که عبارت از وجوب و حرمت است مرحوم شیخ در رسائل انواع و اقسامی را ذکر می‌کند و دوران امر را بین وجوب و حرمت هم در شبهات حکمیه و هم در شبهات موضوعیه در آنجا می‌شمردند.^۱

اما مرحوم آخوند در اینجا مسئله را فقط منحصر به یک قسم می‌کند و دیگر شبهات حکمیه و موضوعیه را جدا و مجزای از هم در اینجا ذکر نمی‌کند.^۲ حالا نسبت به این مطلب چندان مسئله مهم نیست، زیرا حکم صورت مسئله در مورد شبهات حکمیه و موضوعیه یکسان است. البته دوران امر در شبهات حکمیه به پنج نوع تقسیم می‌شود؛ صورت اول اینکه مسئله ناشی از فقدان دلیل باشد یعنی طرفین وجوب و حرمت مستند به

۱. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. کفایة الأصول، ص ۳۵۵.

دلیل فقهی اجتهادی نباشد؛ از کتاب و سنت. آن مثالی که برای این قضیه می‌زنند - البته این مثال در عالم خیال و تصوّر است - می‌گویند که اگر امت بر دو مسئله اجماع کرده باشند؛ در یک مسئله وجوب و در یک مسئله حرمت، و هیچ‌کدام نسبت به قضیه دلیلی نداشته باشند و **لا ثالثَ لهما**، خب در اینجا این از باب فقدان دلیل است.

یک مطلبی که به نظر من در اینجا می‌رسد این است که واقعاً این یک مشکلی هست که ما گرفتار آن هستیم به خصوص در مباحث اصولی؛ و آن اینکه بحث‌هایی می‌شود از یک موضوع‌هایی که اصلاً وجود خارجی ندارند و فقط در عالم خیال نسبت به مسئله بحث می‌شود! این مورد را هم از آن موارد می‌توانیم به حساب بیاوریم. چطور می‌شود یک امت بر دو مسئله اتفاق کنند و دلیلی هم نداشته باشند! من که تابه‌حال یک مثالی برای این مسئله سراغ ندارم! همه در قضیه فقدان دلیل این مطلب را می‌گویند که دو نظر متفاوت وجود داشته باشد؛ یکی بر حرمت یکی بر وجوب! البته ممکن است این مسئله را ما

این‌طور تصوّر کنیم: کیفیت استنباط یک حکم شرعی بدون اینکه مستند مستقیم و مباشر فقهی داشته باشد مثلاً همین قضیه‌ای که الآن در مورد حج درآمدہ است؛ - حالا إن شاء الله که صدا بیرون نمی‌رود - این مسئلہ برائت از مشرکینی که درآمدہ است. یک رسالہ در منزل هست بچہ ہجدہ سالہ ما رفتہ آورده به مادرش گفته کہ من از آقای سیستانی تقلید می‌کنم! ما اصلاً اینها را در این مسائل خیلی راحت و باز و آزاد گذاشته‌ایم.

حالا نکته در اینجا این است کہ ایشان صریحاً در آنجا نوشته‌اند کہ نگاہ کردن بہ بدن زن غیر مسلمان شرعاً اشکالی ندارد در صورتی کہ قصد ریبہ نباشد!^۱ خب آقای محترم تو برمی‌داری ہم‌چنین حکم شرعی را در رسالہ شرعی می‌نویسی، آن وقت بچہ شانزده سالہ، ہفده سالہ، بیست سالہ برمی‌دارد اینها را می‌خواند و آن وقت چه مفاسدی بر آن بار می‌شود؟! بلہ من ہم می‌دانم در صورتی کہ ریبہ نباشد اشکالی ندارد! اما تو بلند بشو برو یک زن بیست سالہ جوان

۱. توضیح المسائل، آیة الله سیستانی، ویرایش ۹۷، ص ۴۶۴، مسئلہ ۲۴۵۲.

قشنگ ستاره سینمای هالیوود بیاور آن وقت بگو
نگاهش بکن خوشت نیاید! یک هم‌چنین چیزی
اصلاً امکان ندارد! نشستن و همین‌طوری در عالم
هورقلیا فتوا دادن که هنر نیست! این مربوط به آن
افراد از نفس گذشته‌ای است که زن بیست‌ساله و
دیوار برای آنها فرق نمی‌کند. بله، اما کجا پیدا
می‌کنید؟! کجا یک هم‌چنین آدمی را پیدا می‌کنید؟!
یعنی این حرف‌ها را اصلاً زدن غلط است و معلوم
است اینها اصلاً مجتهد نیستند، بیخود اسم خودشان
را چه گذاشته‌اند. آقا مردم دارند با توجه به این قضایا
گمراه می‌شوند و چیزهایی دیگری هم که هست.

رساله عملیه‌ای که نوشتنش حرام است!

ببینید این مسئله را نمی‌فهمد که تبعات این
فتوایی که دارد می‌دهد چیست! یک جوان
هجده‌ساله می‌گوید که من خوشم نمی‌آید، ریه
نیست. بعد آن وقت چه می‌گویند؟! بعد می‌گویند که
وظیفه فقیه فقط بیان احکام است و تشخیص
موضوعات به عهده فقیه نیست! خب این جوان
هجده‌ساله و بیست‌ساله که می‌آید رساله شما را الان

برمی دارد می خواند، او چطور می تواند حکم را تشخیص بدهد؟! چطور می تواند خودش یک موضوع را تشخیص بدهد؟! و سایر مسائل دیگر که خوب طبعاً می بینیم! اینها متوجه حقیقت فقه و بیان احکام و در اختیار گذاشتن نیستند، فقط به فقه به عنوان یک سری احکام خشک - بدون اینکه این مسئله عملی و نتایج عملی آنها در میان مردم و در میان جامعه هست - نظر می کنند و نوشتن رساله به این کیفیت شرعاً حرام است! فقیه یا باید به حقیقت مسئله برسد و مصالح و مفاسدش را بداند یا اینکه اگر نیست ننویسد و مردم را گمراه نکند! و امثال این قضایا در رساله های توضیح المسائل بسیار است.

من در حج که بودم مردم واقعاً می آمدند سؤال می کردند که آقا براءت را ما انجام ندادیم تکلیف چیست؟! آقای روحانی کاروان گفته است که حج همه باطل است و نمازتان باطل است! خاک بر سرشان کنند با این کیفیت بیان کردن! دارد می گوید که این نماز طواف من باطل است و آن طوافی که انجام دادم باطل است، به خاطر اینکه نتوانستم براءت از مشرکین را انجام بدهم! قضیه برای چند سال پیش

است. خب این کیفیت مسئله را بیان کردن برای چیست؟! مگر این طوری بگوییم که امت بر دو قسم اجتماع کند و بر دو قسم مسئله را تقسیم کند؛ بدون هیچ دلیل فقهی به طور کشکِ کشکِ کشک هیچ دلیلی ندارند، بیایند حکم به وجوب یک مسئله‌ای بکنند.

جعل عمل اعلان براءت از مشرکین در

اعمال حج

[راجع به این مسئله براءت] دلیلی از قرآن و روایات نداریم! در طول دویست و پنجاه سال تاریخ ائمه علیهم السّلام نداریم که به عنوان براءت از مشرکین در مکه شعار مرگ بر عبدالملک مروان و هشام بن حکم و مأمون و متوکل بدهند و یا مثلاً بر علیه قیصر روم و کسری و اینها شعار بدهند! اینها چیزهای ساختگی جدید است که دیگر درمی آورند! حالا طرفِ مقابل هم بیاید این نوع مسئله را بگوید، بعد از گذشت یک زمانی یک دفعه فقیه مواجه می شود با دو قول در یک مسئله؛ نه این دلیل دارد و نه آن دلیل دارد و این **لا ثالثَ لهما** پیدا می شود. البته از باب مزاح گفتیم والاّ یک هم چنین چیزی که جنبه

خارجی ندارد.

علی‌کلّ حال به‌طور کلی نظر من این است که بحث کردن در مسائلی که جنبهٔ خارجی ندارند اصلاً معنا ندارد. جناب شیخ انصاری شما آمده‌اید یک هم‌چنین مطلبی را مطرح کرده‌اید، خودت یک دلیل بیاور! هزار و چهار صد سال گذشته است یک دلیل نتوانستی پیدا بکنی که امت بر دو مسئله اتفاق کنند و ثالثی نداشته باشد! خب اصلاً نگو! مطرح نکن! این یک قسم.

اما قسم دوم که دوران امر ناشی از اجمال دلیل می‌شود؛ این اجمال دلیل به سه مورد تقسیم می‌شود؛ مورد اول اجمال دلیل نسبت به اصل حکم است مثل اینکه یک امری از ناحیهٔ شارع آمده است و انسان نمی‌داند این امر دلالت بر وجوب می‌کند یا دلالت بر تهدید می‌کند. اگر دلالت بر تهدید بکند طبعاً اتیان فعل حرام می‌شود. نظیر این مسئله هست ولو ندرتاً راجع به این مسئله وجود دارد؛ با توجه به قرائن.

شق دوم اجمال دلیل در دوران امر بین وجوب و حرمت به متعلّق حکم برمی‌گردد مثل اینکه شارع در یک جا امر به تحسین صوت بکند بر وجوب، و در

جای دیگر نهی از غنا بکند و انسان شک کند که آیا تحسین صوت که با ترجیع همراه است - تحسین صوت مرجّع - آیا از اقسام غناء است یا از اقسام غناء نیست؟ این یکی از موارد وجوب و حرمت است.

سوم اینکه در اجمال حکم، برگشتش به اجمال در موضوع است مانند وجوب اکرام عدول از علماء و حرمت اکرام فساق از علماء که راجع به این قضیه بحث از عدول می شود که آیا به ارتکاب صغائر فسق صدق می کند و شخص از عدالت ساقط می شود یا اینکه ارتکاب صغائر موجب فسق نیست. این هم شبهات حکمیه است.

مورد چهارم که باقی می ماند ناشی از شبهات موضوعیه است مانند زیدی که مردد است بین این زید یا آن زید؛ در اصل خود ذات شک داریم.

پس با توجه به این قضیه در دوران امر بین محذورین پنج صورت می شود تصوّر کرد که یک صورت آن اصلاً از بحث خارج است و وجود خارجی ندارد. چهار صورت دیگر اجمال حکم، اجمال متعلّق، اجمال موضوع و همین طور در مورد

خود اصل شبهه موضوعیه که خارج از حکمیه است.
پس چهار قسم باقی می ماند.

مرحوم آخوند در اینجا پنج صورت برای
مانحن فیه ترسیم کرده اند؛ صورت اول حکم
به طور کلی براءت شرعیه است یعنی در دوران امر بین
وجوب و حرمت از نظر ظاهر حکم به براءت شرعی
است که نه واجب است و نه حرام. دلیل ایشان ادله
براءت شرعی است چه عقلاً و نقلاً و حکم عقل به
قبح عقاب بلا بیان. شکی نیست در مانحن فیه بر
اینکه اگر دو دلیل متعارضی وجود داشته باشد
یا اینکه انسان اصلاً در اصل موضوع مردد بین دو
مصدق متفاوت باشد، طبعاً بلاغ حکم یا بلاغ مفاد و
مصدق نسبت به او تحقق پیدا نکرده است و
در این صورت در زمره جاهل به حکم و طبعاً جاهل
به مصداق در خواهد آمد. ادله عقلیه که قبح عقاب
بلا بیان است و همین طور ادله نقلیه مانند حدیث رفع
و حدیث حجب و امثال ذلک شامل مانحن فیه
خواهند شد.

قسم دوم تعیین احد الطرفین است الزاماً یعنی
یکی از طرفین متعیّن است که در اینجا جانب حرمت

را بر جانب وجوب مقدّم می‌کند. دلیل بر این مسئله یکی احتیاط است که طبعاً احتیاط با جانب حرمت می‌سازد و دوم ادله توقف است مثل **«قِفْ عِنْدَهُ** **[الشبهة] فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ** **الْإِقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ»**^۱ که از این روایت کفّ نفس که موافق با جانب حرمت است به دست می‌آید که انسان در جانب حرمت انجام نمی‌دهد و کفّ نفس می‌کند و انجام نمی‌دهد.

محل جریان دفع ضرر محتمل

از ادله دیگری که برای این مسئله می‌شمرند، مسئله وجوب دفع ضرر محتمل است که آقایان می‌فرمایند که وجوب دفع ضرر محتمل اولی از جلب منفعت است. همان‌طوری که سابق عرض شد این مسئله محلّ اشکال است؛ به جهت اینکه دفع ضرر در جایی مطرح است که ضرر با منفعت در یک حد قرار داشته باشند اما اگر آن منفعت، منفعت ملزومه باشد، در این صورت نمی‌توانیم بگوییم که دفع ضرر

^۱ . مستدرک الوسائل، ج ۱۷، أبواب صفات القاضي و ما يجوز أن يقضى به، باب ۹ - باب وجوب الجمع بين الأحاديث المختلفة و كيفية العمل بها، ص ۳۰۲.

اولی از جلب منفعت است. مثلاً خوردن آب در وقتی که انسان دارد از تشنگی به هلاکت می‌رسد؛ یک ظرف آبی هست که این ظرف آب منحصر به همین مقدار هم هست و انسان هم دارد به هلاکت می‌رسد، اگر این ظرف آب را نخورد هلاک می‌شود. از آن طرف هم شبهه سمّ بودن در اینجا هست حالا شما می‌گویید که جانب احتیاط این است که نخورد یا اینکه بخورد؟! چون علی‌کلّ حال اگر نخورد می‌میرد و اگر بخورد هم می‌میرد اقلاً مورد شبهه را بخورد شاید سمّ نباشد و جلوی مردن را نگه بدارد. ما نمی‌توانیم بگوییم که دفع ضرر اولی از جلب منفعت است! یا نفس کشیدن؛ اگر امر دائر باشد بین نفس کشیدن که می‌گویند جلب منفعت است.

این منفعت یک وقت منفعت ملزمه هست، منفعت ملزمه عبارة أخرای حرمت ترک این منفعت و الزام است و تفاوتی ندارد چه اینکه بگویید که نماز واجب است یا ترک آن حرام است هر دو یکی است متنها تفاوت در تعبیر است. یا اینکه بگویید که شرب خمر حرام است یا اینکه بگویید که ترک آن واجب است، هر دو یکی است. حالا این دفع ضرر متحمل

اولی از جلب منفعت است از کجا درآمده است ما
هنوز نفهمیده‌ایم و متوجه نشده‌ایم!

مسئله دیگری که در تأیید جانب حرمت ذکر
می‌کند مسئله استقراء است و می‌گویند که ما که
روایات را تفحص کردیم به دست آوردیم در مواردی
که چنین مصداقی برای این مسئله هست شارع
جانب حرمت را که کفّ نفس باشد ترجیح بر جانب
اقدام داده است. البته همان طوری که عرض کردم
إن شاء الله در آخر بحث برائت ما نظرمان را راجع به
خصوصیات بحث برائت می‌گوییم. مواردی ذکر
می‌شود؛ یکی در مورد دماء است، یکی در مورد
فروج است و یکی در مورد اعراض و حق الناس
است. به خصوص در مورد دماء و در مورد فروج،
در این دو مورد ما می‌بینیم که شارع جانب کفّ نفس
را رعایت کرده است.

من باب مثال «**ادْرَءُوا الْخُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ**»^۱

یا اینکه قصاص که در یک جا واجب است و اولیاء

^۱ . من لا یحضره الفقیه، ج ۴، کِتَابُ الْخُدُودِ، بَابُ نَوَادِرِ الْخُدُودِ، ص ۷۴،
ح ۵۱۴۶.

دم به هیچ وجه رضایت بّیه نمی دهند خب طبعاً
قصاص در اینجا می تواند واجب شود. از آن طرف
احتمال عدم عمد هست و در این مورد احتمال
می رود، بنابراین می شود قتل نفس محرمه و حرام
می شود. شارع در اینجا می آید جانب عدم قتل را
مقدّم می کند و اولیاء را ملزم به اخذ دیه می کند. این
از آن مواردی است که دیده شده است. بله! درست
است. یا در مورد فروج فرض کنید که زنی هست که
احتمال حلیت در او می رود، ما نمی گوییم که حلّ
... واجب است، نه ما نکاح واجب نداریم ولی این
احتمال حلیت به واسطه رضاع یا عوامل دیگر موجب
نهی شارع از ارتکاب این نکاح می شود به خاطر اینکه
بعداً ممکن است مشکلاتی نسبت به این قضیه پیش
بیاید و موارد زیادی داریم. یا در مورد حق الناس و
اینها مواردی هست. در مورد اعراض هم این مسئله
به چشم می خورد. این مورد دوم از موارد خمسه
بود.

مورد سوم اختیار احد الطرفین است لا علی
التعین. مثل روایت: **«إِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ**

بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ»^۱ که در این روایات و تشبیه مانحن فیه

به دو روایت صحیح السند که در بحث تعادل و تراجیع این بحث می آید که اگر دو خبر باهم تعارض کردند امام علیه السلام بعد از ذکر مرجحات سندیه و دلالتیه و خارجیه می فرمایند: **«فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ»**، این **«بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ»** اخذ اعتقادی و التزامی است که جانب حرمت گرفته بشود یا جانب وجوب در اینجا گرفته بشود.

چهارم از اقسامی که مرحوم آخوند در اینجا ذکر می کنند عبارت از حکم توقف در عمل با عدم حکم به براءت است. در صورت اول حکم به براءت شد و بحث توقف در عمل نبود. بحث براءت و حکم به

^۱ . الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۵۷:

«روى عن الحسن بن الجهم عن الرضا عليه السلام قال: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ تَجِيئُنَا الْأَحَادِيثُ عَنْكُمْ مُخْتَلِفَةً، قَالَ: «مَا جَاءَكَ عَنَّا فَقِسْهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَحَادِيثِنَا فَإِنْ كَانَ يُشَبِّهُهُمَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِنْ لَمْ يُشَبِّهُهُمَا فَلَيْسَ مِنَّا.» قُلْتُ: يَجِيئُنَا الرِّجَالُ وَ كِلَاهُمَا ثِقَةٌ بِحَدِيثَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ فَلَا نَعْلَمُ أَيُّهُمَا الْحَقُّ، فَقَالَ: «إِذَا لَمْ تَعْلَمْ فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ.»»

ترجمه: «از حسن بن جهم نقل شده که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: احادیثی که از شما به ما میرسد مختلف است. فرمود: «آنچه از ما به شما می رسد بر کتاب خدا و احادیث ما تطبیق و مقایسه کنید، اگر مانند آن دو بود از جانب ما است، وگرنه از ما نیست.» گفتم: دو فرد موثق با دو حدیث مختلف نزد ما می آیند، و ما نمی دانیم کدامیک از آن دو حدیث حقّ و درست است. فرمود: «در این صورت مختارید، به هر کدام که خواستید عمل کنید.»» (محقق)

اباحه به مقتضای ادله بود. در اینجا توقف از عمل است یعنی عدم الزام با عدم حکم به براءت. معنای توقف این است که حکم نسبت به مسئله روشن نیست. نه اینکه ما حکم به اباحه می کنیم. یک وقتی می گوییم که اصلاً مورد مباح است و در رساله عملیه هم می نویسیم که در یک هم چنین موردی شخص می تواند انجام بدهد، مباح است و می تواند انجام ندهد. ولی نه یک وقت فقیه از فتوای در یک مورد خودداری می کند و می گوید که نمی دانم حکم در مسئله چیست. حالا که حکم در مسئله را نمی دانم هرکسی هر کاری می خواهد بکند بکند. دو مطلب است. مرحوم شیخ در رسائل این مورد چهارم را ترجیح می دهد و این را بر سایر موارد غلبه می دهند.^۱ توقف در عمل و دلیلش بعداً ذکر می شود. اول مرحوم شیخ نظریه پنجم مرحوم آخوند را نقل می کند که نظریه پنجم این است که توقف در مقام عمل و حکم به اباحه **ظاهراً لا واقعاً** است. یعنی شارع به مقتضای ادله عقلیه و ادله نقلیه حکم به

۱. فرائد الأصول، ج ۲، ص ۱۸۵.

برائت می‌کند. اما توقف در مقام عمل است یعنی ما واقع را نمی‌دانیم چیست، فقیه حکم به واقع را بیان نمی‌کند که آیا این فعل مباح است، حرام است، واجب است، نمی‌دانیم. اما از نقطه نظر ادله ظاهری حکم به برائت می‌کند. می‌گوید که مقتضای ادله عقلیه و نقلیه حکم به برائت است و این جمع بین حکم واقعی و ظاهری است. یعنی در مقام ظاهر فتوای به اباحه است به خاطر اینکه ادله عقلیه قبح عقاب بلا بیان شامل مانحن فیه می‌شود، حدیث رفع حدیث حجب تمام اینها شامل مانحن فیه می‌شوند، ادله **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»**^۱ شامل مانحن فیه می‌شود یعنی از نقطه نظر جهل به مورد و جهل به مصداق و جهل به حکم این یکی از موارد است. حتماً که لازم نیست شبهات ما شبهات بدویه و ابتدائیه باشد تا اینکه ادله برائت در مورد آن شبهات بدویه بیایند، مانحن فیه هم یکی از شبهات است گرچه دوران هم بین محذورین باشد. در دوران بین محذورین آیا جهل به حکم صدق

۱. الکافی، ج ۵، کتاب المعیشه، باب النوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

نمی‌کند؟! آیا در دوران امر بین محذورین جهل به مصداق و جهل نسبت به تکلیف مکلف صدق نمی‌کند؟! این هم از آن موارد است. پس ادله در اینجا شامل می‌شوند و «رُفَعَ مَا لَا يَعْمَلُونَ»^۱ شامل می‌شود.

حدیث رفع را هم که گفتیم: جعل حکم واقع نمی‌کند که مصوبّه باشیم، در حدیث رفع جعل حکم مماثل هست یعنی حکم به واقع مرفوعٌ عنه و مرفوض است. ما کاری با حکم واقع نداریم. ما در مقام تکلیف می‌خواهیم بدانیم چه کار بکنیم؟! حالا خدا این را حرام کرده یا حلال کرده است به من چه مربوط است؟! می‌خواست برای ما بیان کند. حالا که من نسبت به قضیه شک دارم خدا گفته است گفته تو به حکم واقع چه کار داری؟! تو بیا این را بیان کن! اتفاقاً مورد داریم که امام علیه‌السّلام به آن شخص که از حضرت سؤال می‌کند - ظاهراً در زمان غیبت صغری بود که آن شخص قمی برای حضرت نامه می‌نویسد - که آیا تکبیر بعد از سجده ثانیه مستحب

۱. الخصال، ج ۲، باب التسعة، رفع عن هذه الأمة تسعة أشياء، ص ۴۱۷،

است یا اینکه مستحب نیست و مکروه است؟! حضرت می‌فرماید که در اینجا دو روایت داریم؛ یک روایت دلالت بر استحباب می‌کند و یک روایت دلالت بر ترک می‌کند.^۱

حضرت حکم را بیان نمی‌کنند و از این جواب معلوم می‌شود که خود حضرت داعی دارد بر اینکه همین وضعیت ظاهر در اینجا رعایت بشود. حضرت می‌فرمایند که عمل به مقتضای ادله بکنید. یا اینکه فرض بکنید وقتی که علامه حلی از آن حضرت راجع به قضیه‌ای سؤال می‌کند؛ حضرت می‌فرمایند که این روایت در تهذیب هست شما آن روایت را ببینید.^۲ حکم را بیان نمی‌کنند. او می‌رود و می‌بیند که بله در صفحه فلان یک هم‌چنین روایتی مثلاً در تهذیب نقل شده است یعنی مرام و شیوه عمل امام علیه‌السّلام در زمان غیبت بر عمل به ظاهر بوده است نه اینکه بیان واقع باشد.

اگر یادتان باشد ما این را در بحث اجماع - که رد

^۱ . بحار الأنوار، ج ۵۳، باب ۳۱- ما خرج من توقیعاته علیه‌السّلام. ص

۱۵۴

^۲ . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به قصص العلماء، ص ۸۸۵.

کردیم - مطرح کردیم که اصلاً لطف این نیست که امام علیه‌السّلام بیاید حکم واقع را بیان بکند، نه خیر! اولاً ما نمی‌دانیم بر عهده‌اش چه هست که بخواهیم فضولی در کار امام بکنیم! آیا امام علیه‌السّلام باید از دین دفاع بکند؟! به من چه مربوط است! وظیفه من نیست که بخواهم برای امام علیه‌السّلام تعیین تکلیف بکنم! آیا امام علیه‌السّلام وظیفه‌اش این است که مردم را نجات بدهد؟! این همه نسل اندر نسل آمده‌اند و کار اشتباه کردند و نمی‌دانم فتوای اشتباه را دارند عمل می‌کنند و امام کاری نمی‌کند و کاری به کارشان ندارد! این همه فتوای اشتباه! یک عده آمدند گفتند که آب چاه نجس است! علامه حلی و محقق آمدند گفتند که طاهر است! بالأخره امام کدام یک از اینها را تأیید کرده است؟! و **هَلُمَّ جَرّاً!**

بله! یک وقتی حالا مسئله فتنه و فساد در اصل شرع است شاید بگوییم که وظیفه امام در زمان غیبت - آن هم آن طوری که خودشان فرمودند: **«إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِذِكْرِكُمْ»**^۱ - حفظ و

۱. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷.

رعایت آن خطراتی است که از نقطه نظر تکامل روحی و تکامل نفسی برای افراد پیش می آید و امام علیه السّلام باید جلوی این خطرات را بگیرد و این کار را هم خواهد کرد یعنی لازمه ولایت این مسئله است. اما اینکه مکلف بیاید یک فعل خارجی را خلاف انجام بدهد این هم وظیفه امام است که جلوی او را بگیرد، این هم ناشی از یک جمود فکری است که متأسفانه آقایان گرفتار این قضیه شده اند و تصورشان بر این است که همه دین در همین چندتا عمل خارجی ظاهری خلاصه شده است که حالا فرض کنید این وضویی که گرفته می شود این ذنق را تالب گوش شامل می شود یا نمی شود! اگر بشود و کسی نکند دین از بین رفته است! نه! این دین بر سر جای خود هست! یا اینکه در مسح سه انگشت باید باشد یا چهار انگشت باشد، تمام دین منحصر شده است در مسح در سه انگشت یا در چهار انگشت! یا در استنجاء با **ثلاثة احجر** یا اینکه با حجر واحد در سه مرتبه!

آمدند برای امام علیه السّلام تکلیف تعیین کردند

که باید مکلفین را در مقام فعل و عمل خارجی از خلاف بازدارد! این حرف‌ها چیست؟! امام مردم را سوق به حکم ظاهر می‌دهد؛ حکم ظاهر هرچه هست و فقیه به آن رسید کافی است نیاز به چیز دیگر ندارد. تمام اخلاص، صفا، تهذیب و اینها را همه کنار گذاشته‌اند و گفته‌اند که فقط امام مکلف است بیاید در مقام خارجی فعل مکلف را تصحیح کند. نه خیر یک هم‌چنین وظیفه‌ای امام ندارد. با استقراء هم خلاف این مسئله ثابت می‌شود.

بنابراین دلیل پنجمی که مرحوم آخوند در اینجا می‌آورند می‌گویند که حکم به اباحه شرعیه است به مقتضای ادله، و توقف از حکم است واقعاً.^۱ تا اینجا مرحوم آخوند این را ذکر می‌کند.

ما به‌طور فهرست‌وار این مسئله را ذکر کردیم اما مطلب به نظر من خیلی مهم نیست چون در مقام عمل بالأخره یا باید انجام بدهیم یا ندهیم! بله، آن مسئله جانب احتیاط و جانب حرمت مهم است اما اینکه حالا به‌عنوان اباحه شرعیه ما اختیار طرفین را

۱. کفایة الأصول، ص ۳۵۶.

بکنیم یا به عنوان اباحه عقلیه اختیار بکنیم [مهم

نیست] اباحه شرعیه **«فَمَوْسَعٌ عَلَيْكَ بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ»**

است، اباحه عقلیه هم از باب براءت شرعیه است یا اینکه با عدم حکم توقف بکنیم. این مسئله چندان مورد توجه نیست.

اما آنچه که به نظر می‌رسد این است که نظر چهارم که نظر مرحوم شیخ است باید در اینجا مدنظر قرار بگیرد. این بحث گرچه بحثی است که در مقام تعادل و تراجیح می‌آید اما استطراداً اشکال ندارد در اینجا بگوییم. ببینید بحثی که در مقام تعادل و تراجیح راجع به خبرین می‌کند و در آنجا مسئله مطرح می‌شود عبارت از این است که می‌گویند که دو روایت از نقطه نظر سند و دلالت و وثاقت تمام است؛ یک روایت برای اُبی بصیر است و یک روایت برای محمد بن مسلم است و هر دوی اینها از نظر سند تمام و از نظر دلالت هم تمام است که جهات اخذ به روایت به مقتضای **صَدِّقُ الْعَادِلِ** در اینجا تمام است مشکل برای ما در مقام عمل است - یک دفعه یادم هست که با مرحوم آقا رضوان الله تعالی علیه در

مشهد هم راجع به این قضیه صحبت و بحث می‌کردیم، ایشان هم قائل به این نظریه بودند - یعنی در مقام عمل نمی‌توانیم به مقتضای دو روایت عمل کنیم. اما خود دو روایت از نقطه نظر صحت و از نقطه نظر سند تمام است ولی ما نمی‌توانیم عمل کنیم. پس مشکل روایت نیست بلکه مشکل ما در مقام عمل است. با توجه به این قضیه طبعاً هر کدام از طرفین این دو روایت اگر بخواهد اخذ بشود باید به عنوان و به قصد خود آن وجه در روایت اخذ بشود. یعنی اگر حکم به یکی از اینها بشود مثلاً صلاة جمعه در زمان غیبت که در بعضی از روایات حکم به وجوب شده است و بعضی از روایات حکم به حرمت شده است! ما این را بحث کردیم. از نقطه نظر ادله مطلب تمام است ولی از نقطه نظر فعل مکلف بحث است که ما نمی‌توانیم عمل کنیم. اگر ما دوتا بدن داشتیم یک بدن ما نماز جمعه می‌خواند یک بدن ما نماز ظهر می‌خواند باز هم مشکل نداشتیم و این مسئله را حل می‌کردیم ولی ما قادر به خلق

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ترجمه صلوٰة جمعه، ص ۶۱.

ابدان نیستیم!

بناءً علیٰ هذا در مسئلهٔ اخذ به روایت، دیگر حکم به اباحهٔ شرعیه و حکم به برائت نمی‌شود کرد چون حکم به برائت معنایش این است که در اینجا حکمی وجود ندارد در حالی که ما می‌دانیم یا این وجود دارد یا آن وجود دارد. پس باید اخذ بأحدهما التزاماً باشد. اما آنچه که در اینجا به نظر می‌رسد این است که مشکل ما مشکل در مقام آمریت و در مقام ناهویت و در مقام مولویت است؛ یعنی ما مشکل نداریم که در خارج نمی‌توانیم عمل کنیم، مشکل در اول به خود روایت و به خود حکم برمی‌گردد. مشکل از مقام شارع و از مقام جعل است. در واقع می‌شود گفت که مشکل، مشکل سماوی است نه مشکل ارضی. وقتی که راوی یک خبری را نقل و راوی دیگر خلافتش را نقل می‌کند این برگشتش اصلاً به مقام جعل است یعنی خود دوتا روایت قبل از اینکه بخواهد به ما برسد، نفس بروز دو روایت همدیگر را از بین می‌برند و نمی‌گذارند نوبت به ما برسد! فرض کنید که دو راوی در اینجا نشسته‌اند

محمد بن مسلم در اینجا نشسته است و اُبی بصیر در آنجا نشسته است و [در یک لحظه] یکی می گوید: **صَلِّ صَلَاةَ الْجُمُعَةِ** و دیگری می گوید: **لَا تُصَلِّ صَلَاةَ الْجُمُعَةِ!** تا این دو تا می گویند که **صَلِّ و لَا تُصَلِّ!** قبل از اینکه به گوش ما برسد اینها همدیگر را دفع می کنند! یعنی این روایت در مقام تعارض، خودش روایت دیگر را دفع می کند **سِوَاءُ وَصَلِّ إِلَيْنَا أَوْ لَمْ يَصَلِّ إِلَيْنَا!** مشکل، مشکل ما نیست بلکه مشکل روایت است.

یک وقتی امام علیه السلام روایت را نقل می کند. محمد بن مسلم هم برای ما نقل می کند. ما در مقام عمل نمی توانیم عمل کنیم، پای ما چلاق است نمی توانیم نماز جمعه برویم، هزارتا مشکل داریم، خرن داریم که سوار آن بشویم برویم! مشکل از ناحیه ما است که نمی توانیم برویم، می گوئیم چه بکنیم؟ آیا نماز جمعه برویم یا اینکه صبر کنیم به مقدار خواندن نماز، دست از نماز بکشیم بعد نماز بخوانیم! آن طور که بعضی ها فتوا می دهند و فتوای اشتباه هم می دهند! ولی در اینجا مشکل، مشکل ما نیست بلکه مشکل خود امام است یعنی نه اینکه متوجه امام باشد

بالآخره مشکل سماوی است نه مشکل ارضی.

وقتی دو روایت در مقابل هم در مقام تحقق هستند، مثلاً سواء بلغ أو أخبر عنها أبی بصیر أو لم یخبر همین که أبی بصیر روایت حرمت صلاة جمعه را در ذهن خود قرار داده است حتی نگوید و محمد بن مسلم روایت وجوب صلاة جمعه را در ذهنش قرار داده است ولو اینکه نگوید، همین دوتا روایت مخالف در ذهن، همدیگر را دفع می کنند. بعد از اینکه بیان می شوند دیگر فایده ندارد و نتیجه ای ندارد. پس این مشکل، مشکل مولویت است.

پس وقتی که هر دو همدیگر را دفع کردند، این علم اجمالی می شود بر اینکه أحدهما صادر شده است لا کلیهما. بنابراین در علم اجمالی نمی توانیم حکم به براءت بکنیم و نه اینکه می توانیم أحدهما را به عنوان حکم تکلیفی، وجوب اخذ کنیم. نظر مرحوم آقا و آقای خوئی این بود که به عنوان حکم تکلیفی، وجوب اخذ کنیم. یعنی وقتی که می خواهیم نماز جمعه را انجام بدهیم حکم به وجوب بکنیم و

وقتی نمی‌خواهیم نماز جمعه را انجام بدهیم حکم به حرمت کنیم. این صحیح نیست بلکه اصلاً به‌طور کلی حکم به حرمت و وجوب از صفحه حذف می‌شوند پس حکم به چه می‌توانیم بکنیم؟ توقف! توقف بدون حکم به براءت شرعی، ظاهراً، چون علم اجمالی به حال خودش باقی است **إما واجب و إما حرام** و مباح در اینجا نداریم.

پس این تصادم در دوران امر بین محذورین و تشبیه آن به مورد خبرین که در مورد دوتا خبر هست، اشکال ندارد. اما در مورد خبرین هم ما این حرف را می‌زنیم که در مورد خبرین، تخییر تخییر استمراری است بدون اخذ به أحدهما تعیناً، بنابراین در این مورد نظر مرحوم شیخ [صحیح] است نه نظر مرحوم آخوند که حکم به توقف و براءت شرعی کرده‌اند!

تلمیذ: بالأخره لیلی زن بود یا مرد آقا؟!

تلمیذ: توقف بر براءت شرعی می‌دانید یعنی

چه؟! یعنی بالأخره در حکم خارجی می‌گویید که

معصوم نیستیم پس چه گُهی باید بخوریم؟!

استاد: نه چیزی نخورید! در خارج نسبت به

انجام و عدم انجام آن مختار هستیم. این توقف به عدم حکم است. ببینید یک وقت ما حکم به اباحه شرعیه می‌کنیم و می‌گوییم که اصلاً شارع ظاهراً حکم به اباحه کرده است و می‌گوییم که انجام دادن و ندادن این فعل شرعاً مباح است. یک وقت نه، می‌گوییم که ما نظر شرع را نمی‌دانیم، نمی‌گوییم که شارع گفته است که مباح است؛ چون نظر شارع را نمی‌دانیم و یک کار هم بالأخره باید بکنیم یا باید نماز ظهر را بخواند یا نباید بخواند، در اینجا حکم به تخیر ظاهری هست.

اللهم صل على محمد وآل محمد